

برون شدن از نتایج مشکل آفرین رویکرد کانت به مسئله وجود در پرتو حکمت سینوی

دکتر میرسعید موسوی کریمی*

چکیده

دیدگاه کانت درباره مسئله وجود نتایج مشکل آفرینی به بار می آورد. مقاله حاضر با صورت بندی دو مشکل، که ابتدا در مقاله جرّمی شیفر (۱۹۶۲) توضیح روشنی یافت، و در این جا به ترتیب "مشکل تناقض" و "مشکل بیهوده گویی" نام گذاری می شوند، شروع می شود. بر مبنای مشکل نخست، گزاره های وجودی در حالی که باید از دیدگاه کانت ترکیبی باشند، تحلیلی می شوند. بر مبنای مشکل دوم، لازمه دیدگاه کانت این است که یا موضوع گزاره ها هیچ گاه مصداق دقیقی در خارج ندارند (نوعی ایده الیسم معرفت شناسانه)، یا هیچ حمله حقیقی نیست (همه گزاره ها همان گویانه یا شبه گزاره می شوند). پس از آن به اختصار فراوان رویکردها و تعبیر گوناگون جهت حل آن دو مشکل ارائه می گردد. سپس نشان داده می شود که دو مشکل مذکور در صورتی می توانند راه حل رضایت بخشی داشته باشند که دیدگاه کانت در مورد وجود، نه بر مبنای رویکرد منطقی مابعد-فرگه ای، بلکه بر مبنای آراء فلاسفه مقدم بر کانت، یعنی، دکارت، گاسندی، توماس آکویناس، و مقدم بر همه آنها ابن سینا در مورد وجود، ماهیت، و نوع رابطه بین آن دو تفسیر شود.

واژه های کلیدی

کانت، ابن سینا، وجود، ماهیت، محمول واقعی، گزاره های وجودی، ترکیبی، تحلیلی، مشکل تناقض، مشکل بیهوده گویی

* استادیار فلسفه دانشگاه مفید قم mmskarimi@mofidu.ac.ir

مقدمه

کانت مسئله وجود را عمدتاً ذیل سرفصل "امتناع اقامه برهان هستی شناختی برای [اثبات] وجود خدا" بحث کرده است. این برهان - که امروزه به نام "برهان وجودشناختی" (The Ontological Argument) خوانده می‌شود - نخست توسط سنت انسلم (۱۱۰۹-۱۰۳۳ م) اقامه شد و سپس توسط فلاسفه ای چون دکارت، لایب نیتز و هم چنین فلاسفه معاصر، چون نورمن مالکوم (1960) و الوین پلانتینجا (1965) بازسازی و ارائه شد. با وجودی که صورت بندی‌های متعددی از این برهان وجود دارد، همه آن‌ها با این قصد تنظیم شده‌اند که نشان دهند انکار وجود "بزرگترین موجودی که بزرگتر از آن ممکن نیست"، به تناقض می‌انجامد. صورت عمومی برهان را می‌توان به شکل زیر نشان داد:

- ۱) بنا به تعریف، خداوند موجودی است که بزرگتر از او قابل تصور نیست.
- ۲) خدا به مثابه یک تصور (ایده) در ذهن وجود دارد.
- ۳) موجودی که هم در ذهن و هم در خارج وجود دارد، با حفظ شرایط یکسان، از موجودی که فقط در ذهن وجود دارد بزرگتر است.
- ۴) بنا براین، اگر خداوند در خارج وجود نداشت و فقط به عنوان یک ایده در ذهن وجود داشت، می‌توانستیم بزرگترین موجودی را تصور کنیم که از خداوند نیز بزرگتر است (چرا که این موجود در خارج هم وجود دارد).
- ۵) اما، بنا به فرض نمی‌توان موجودی بزرگتر از خدا را تصور کرد.
- ۶) بنابراین، خدا وجود دارد.

می‌توان ملاحظه کرد که برهان بر مفروضات ذیل مبتنی است:

الف) می‌توان تصویری سازگار، واضح و متمایز از موجودی که مصداق همه کمالات است داشت. به عبارت دیگر می‌توانیم تصویری سازگار از موجودی داشته باشیم که مصداق تحقق هر ویژگی است که با حفظ سایر شرایط، در صورت عدم تحقق آن ویژگی، دیگر کاملترین موجود نمی‌شد.

ب) در برخی موارد وجود یک شیء را می‌توان از صرف تصور آن استنتاج کرد. به عبارت دیگر، در مواردی چون "دایره مربع" می‌توان از تناقض نهفته در مفهوم آن نتیجه گرفت که چنین چیزی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

ج) وجود، یک ویژگی یا کیفیت است که به عنوان کمال یک شیء، جزئی از ذات یک موجود کامل متعالی و یا سایر اشیاء است. یعنی، وجود، یک ویژگی واقعی و اصیل موجودات است. هرچند از سایر ویژگی‌هایی که یک موجود می‌تواند داشته باشد، به عنوان مثال، ویژگی "سرخ بودن"، متمایز است.

د) گزاره‌های وجودی، چون "الف وجود دارد"، از نظر منطقی صورت درست-ساختی دارند که می‌توانند صادق یا کاذب باشند. به عبارت دیگر، 'وجود'، یک محمول واقعی است و همانند سایر محمول‌های واقعی، قابل حمل بر اشخاص و اشیاء است.

کانت همه موارد فوق را به چالش کشید. مفروضات **(الف)** و **(ب)** موضوع بحث ما نیستند؛ لذا به بررسی آن‌ها و نقد کانت از آن‌ها در این مقاله نمی‌پردازیم. در ادامه مقاله دیدگاه‌های کانت در مورد مفروضات **(ج)** و **(د)**، یعنی مسئله وجود و گزاره‌های وجودی بحث و بررسی خواهد شد.

دیدگاه کانت نسبت به مسئله وجود نتایج مشکل آفرینی به بار می‌آورد. در این مقاله به دو مشکل از آن

واقعی“ (Real Predicate)، که کانت آن را ”محمول تعیین کننده“ (Determining Predicate) نیز می نامد، و ”محمول غیرواقعی“ (Non-Real Predicate) می گذارد. کانت (A598/B626) بر این باور است که هرچه را که بخواهیم می تواند به منزلهٔ محمول منطقی خدمت کند؛ حتی موضوع می تواند بر خودش حمل شود چرا که منطقی، هر محتوایی را منتزع می کند. البته کانت مشخص نمی کند مقصود وی از ”محمول منطقی“ (Logical Predicate) چیست؛ هرچند به نظر می رسد که وی ”منطقی“ را به همان معنای ”دستوری“ (Grammatical) در نظر می گیرد. محمول های واقعی، به زعم کانت، محمول های منطقی هستند که واجد برخی ویژگی ها باشند:

[۱] یک محمول تعیین کننده [واقعی] محمولی است که به مفهوم موضوع افزوده می شود و [۲] آن را بزرگ تر می سازد. در نتیجه [۳] نباید پیشاپیش در آن مفهوم [موضوع] گنجانیده شده باشد. (کانت A598/B626، شماره ها و قلاب ها افزوده شده اند.)

’هستی‘ یا ’وجود‘ (Being or Existence)، به زعم کانت، چنین ویژگی هایی را ندارد. بنابراین:

[۴] ’هستی‘ آشکارا یک محمول واقعی نیست؛ یعنی مفهوم چیزی نیست که بتواند به مفهوم یک شیء افزوده شود. (کانت A598/B626، شماره و قلاب افزوده شده اند.)

از طرف دیگر، کانت بر این باور است که:

[۵] گزاره های تحلیلی هیچ چیزی را به وسیلهٔ محمول به مفهوم موضوع اضافه نمی کنند، بلکه صرفاً آن را به آن اجزای مفهومی تجزیه می کنند که قبلاً در آن [موضوع] اندیشیده شده بودند، هرچند آشفته وار؛ (کانت B11)؛ در حالی که، گزاره های ترکیبی ’به مفهوم موضوع، محمولی

مشکلات می پردازیم؛ دو مشکلی که به ترتیب ”مشکل تناقض“ و ”مشکل بیهوده گویی“ نام گذاری می شوند. برای حل این دو مشکل غالب فلاسفه تلاش کرده اند رویکرد کانت را بر مبنای آن چه جان اتان بنت^۱ (1974: 228) ”دیدگاه کانت-فرگه در مورد وجود“ نامیده است، تفسیر کنند. بر مبنای این تفسیر، ’وجود‘ صرفاً محمول مرتبهٔ دوم (Second-Level Predicate) است که منحصرأً قابل حمل به مفاهیم است و نه به اشیاء. هرچند باور نگارنده این است که این تفسیر قادر به حل مشکلات رویکرد کانت نیست، در این مقاله به این راه حل و نقد آن پرداخته نمی شود. هدف اصلی مقاله این است که نشان دهد دیدگاه کانت در مورد وجود در صورتی بدون ابهام و بدون تناقض باقی می ماند که برخلاف باور رایج، بر مبنای مبانی و دیدگاه های فلاسفهٔ مقدم بر وی تفسیر شود. مبانی که سابقهٔ آن به آرای دکارت، گاسندی، سنت توماس آکویناس، و مقدم بر همهٔ آن ها به آرای فیلسوف بزرگ اسلام، ابن سینا، باز می گردد.

مقاله حاضر با صورت بندی دومشکل مذکور، که نتایج دیدگاه کانت در مورد مسئله وجود هستند، شروع می شود. سپس به اختصار فراوان، رویکردها و تعابیر گوناگون جهت حل آن دو مشکل ارائه می گردد. در قسمت بعدی آرای برخی فلاسفه بزرگ مسلمان و غربی در مورد وجود، ماهیت و نوع رابطهٔ بین آن دو توضیح داده خواهد شد. در پایان نشان داده می شود که چگونه مشکلات رویکرد کانت بر مبنای چنان آراییی می تواند راه حل رضایت بخشی بیابد.

۱. مشکل تناقض

یکی از ایرادات کانت به برهان وجودشناختی برای اثبات وجود خدا مبتنی بر تمایزی است که وی بین ”محمول

را می‌افزایند که قبلاً به هیچ وجه در آن [موضوع] اندیشیده نشده بود.^۱ (کانت B11)

ترکیب [۴] و [۵] نتیجه می‌دهد که:

[۶] گزاره‌های وجودی که در آن‌ها 'وجود دارد' یا 'هست' محمول است، گزاره‌های تحلیلی هستند.

کانت لیکن به صراحت ادعایی را مطرح می‌سازد که در تناقض آشکار با این نتیجه گریزناپذیر است:

[۷] 'ما می‌پذیریم، همان‌گونه که هر خردمندی باید بپذیرد که همه گزاره‌های وجودی ترکیبی هستند.'^۲

(کانت A597/B625)

با توجه به این مشکل، جرّمی شیفر^۳ (1962: 310) این نکته را بسیار غریب می‌یابد که چگونه است استدلال کانت بر علیه برهان وجودشناختی برای مدتی چنان طولانی هم‌چنان بر پای ایستاده است، و هنوز هم توسط فلاسفه ستایش می‌شود.

۲- مشکل بیهوده‌گویی

چرا کانت (A598/B626) باور دارد که 'وجود' به عنوان محمول نمی‌تواند چیزی را به مفهوم موضوع بیافزاید؟ برهان کانت را می‌توان به شکل زیر خلاصه کرد:

(۱) اگر 'وجود' به مفهوم موضوع افزوده می‌شد در آن صورت در بیان آن که "چیزی وجود دارد" این افزایش، مفهوم موضوع را تغییر می‌داد و آن را فرجه‌تر می‌کرد و در پایان با مفهومی مواجه می‌شدیم که با مفهوم نخستین موردنظر تفاوت می‌داشت. در این صورت موضوع تغییر یافته نمی‌توانست نماینده و حکایت‌گر آن چیزی باشد که در ابتدا قصد داشتیم درباره آن صحبت کنیم و بنابراین، دیگر نمی‌توانستیم بگوئیم که مصداق دقیق مفهوم موردنظر من وجود دارد.^۴ (کانت A600/B628).

(۲) اما آشکار است که می‌توانیم ادعا کنیم که مصداق دقیق مفهومی که تصور می‌کنیم، وجود دارند.

(۳) بنا براین، 'وجود' به مفهوم موضوع چیزی را نمی‌افزاید.

برای توضیح برهان فوق عبارت 'ماده تاریک' (Dark Matter) را در نظر بگیرید. مفهومی که از این عبارت، هنگام استفاده از آن، دستگیر ما می‌شود، نشان دهنده طبیعت و ویژگی‌های شیئی به نام ماده تاریک است، هرچند که ممکن است شناختی در مورد همه طبیعت و تمام ویژگی‌های آن نداشته باشیم. بنابراین، در بیان اینکه "ماده تاریک وجود دارد"، ما مفهوم "ماده تاریک" را به استخدام می‌گیریم تا چیزی درباره مصداق آن (یعنی ماده تاریک) بیان کنیم. به بیان دیگر، در این جمله مفهوم "ماده تاریک" به مصداق آن ارجاع می‌دهد. اما این جمله، بیان نمی‌کند که ماده تاریک خصوصیتی به نام وجود، علاوه بر سایر خصوصیتی که قبلاً در مفهوم موضوع اندیشیده شده بود، دارد. بنابراین، "وجود" نمی‌تواند مفهوم چیزی باشد که به مفهوم موضوع اضافه می‌شود.

به عبارت دیگر، اگر مفهوم "وجود" به مفهوم "ماده تاریک" اضافه می‌شد، آن را تغییر می‌داد و فرجه‌تر می‌ساخت. در این صورت، مفهوم نخستین موضوع به مفهومی چون "ماده تاریک بعلاوه وجود" یا "ماده تاریک موجود" تبدیل می‌شد. این مفهوم جدید، دیگر نمی‌توانست باز نمایاننده و حکایت‌گر آن چیزی باشد که در ابتدا به عنوان مصداق 'ماده تاریک' (یعنی، ماده تاریک) در نظر داشتیم. بنابراین، اگر 'وجود' به مفهوم موضوع چیزی می‌افزود، مفهوم تغییر یافته موضوع در گزاره‌های وجودی یا اصولاً به هیچ مصداقی ارجاع نمی‌کرد و یا به مصداقی متفاوت با آن چه در ابتدا در نظر داشتیم، ارجاع می‌کرد. اما از آن جا که به نظر کانت هیچ کدام از این دو نتیجه قابل قبول نیستند، مقدمه نیز

وجود منجر می‌شود به (۱) تناقض (مشکل تناقض) و (۲) محذور ذوحذین، که بر مبنای آن یا باید نوعی ایده الیسم پذیرفته شود و یا اینکه همه گزاره‌ها تبدیل به شبه گزاره و یا همان گویی شوند (مشکل بیهوده گویی).

برخی واکنش‌ها به دو مشکل تناقض و بیهوده گویی
در کمال شگفتی تعداد قابل ملاحظه‌ای از فلاسفه با چشم پوشی از اشکالات فوق، هم چنان بر این باورند که اعتراضات کانت بر علیه برهان وجودشناختی برهانی تام و تمام است.^۴ هم چنین غالب این فلاسفه کانت را به مثابه فیلسوف پیشتاز در معرفی دیدگاهی می‌دانند که امروزه به دیدگاه فرگه ای^۵ در مورد وجود مشهور شده است. بر مبنای این دیدگاه، "وجود"، ویژگی و صفت (Property) اشیاء نیست، و وجود دارد، محمول حقیقی شمرده نمی‌شود.

فیلسوفان اندکی اما مشکلات فوق را همان گونه که در این جا صورت بندی شده‌اند و یا به شکل دیگر جدی گرفته و به دنبال راه حلی برای آن گشته‌اند. این فلاسفه یا دیدگاه کانت در مورد وجود را غیرقابل قبول دانسته‌اند و یا تلاش کرده‌اند آن را به گونه‌ای تعبیر کنند که مشکلات فوق حل شوند. به عنوان مثال، جرمی شیفر (1962) و جی. مایکل یانگ (1976) از گروه اول هستند. یانگ (1976: 95) احتجاج می‌ورزد که دیدگاه کانت در مورد وجود به نتایج تناقض آمیزی منجر می‌شود که بر مبنای آن گزاره‌های وجودی به هیچ وجه گزاره‌های واقعی نیستند، نه از نوع تحلیلی و نه از نوع ترکیبی؛ از این رو چنین گزاره‌هایی قابلیت صدق و کذب ندارند. بنا براین، هیچ راهی وجود ندارد که بر مبنای آن گزاره‌های وجودی به عنوان حملی (Predicative) و یا اسنادی

خطاست، و لذا محمول 'وجود'، هیچ چیزی را به مفهوم موضوع در گزاره‌های وجودی نمی‌افزاید. این نکته بدان معناست که 'وجود'، یک محمول واقعی نیست. (کانت A598/B626)

اما، اگر چنین باشد همان گونه که شیفر (1962: 309-10) استدلال می‌کند ادعای کانت علاوه بر محمول 'وجود'، واقعی بودن همه محمول‌های دیگر را نیز ممتنع می‌سازد؛ چرا که برهان فوق را می‌توان به تمام محمول‌های دیگر که به نظر واقعی می‌آیند، تعمیم داد. بنابراین، هرگاه با محمولی به ظاهر واقعی مواجهیم، نمی‌توانیم ادعا کنیم که موضوع آن محمول به مصداق دقیق خودش ارجاع می‌دهد. به عبارت دیگر، موضوعات هیچ گزاره‌ای نمی‌توانند بازنمایاننده و حکایت گر مصداق و اشیاء واقعی باشند. به عنوان مثال، اگر گفته شود "طلا زرد رنگ است"، محمول 'زرد' مفهوم موضوع را از "طلا" به چیزی چون "طلای زرد" تغییر می‌دهد. در این صورت، قادر نخواهیم بود که به همان مصداق دقیق موضوع ارجاع دهیم - مصداقی که در ابتدا آن را تصور کرده بودیم - (یعنی، طلا)، و قصد داشتیم بیان کنیم که زرد است. بنا بر این، برهانی که نشان می‌دهد که 'وجود'، محمول "واقعی" نیست، هم چنین نشان می‌دهد که هیچ محمولی نمی‌تواند واقعی باشد (شیفر 1962: 310). نتیجه این که در حمل موضوع بر محمول، یا موضوع‌ها هیچ گاه مصداق دقیق خود را نخواهند یافت (نوعی ایده الیسم معرفت شناسانه) یا هیچ حملی حقیقی نخواهد بود (همه گزاره‌ها همان گویانه یا شبه گزاره خواهند شد). اجازه دهید این مشکل را "مشکل بیهوده گویی" بنامیم تا در ادامه مقاله به ارزیابی آن بپردازیم.

به طور خلاصه به نظر می‌رسد دیدگاه کانت در مورد

معرفت شناسانه نیستند بلکه هستی شناسانه اند. آخرین نکته این است که دیدگاه کانت در مورد وجود سازگار و بدون مشکل است. برای نشان دادن این ادعای لازم نیست به تعبیری متوسل شویم که با ظاهر عبارت های کانت در تناقض هستند. به این هم نیازی نداریم که کانت را بر مبنای رویکرد فرگه در مورد وجود تفسیر کنیم. در واقع گمراه کننده خواهد بود چنان چه دیدگاه کانت در مورد وجود بر مبنای رویکرد منطقی مابعد-فرگه ای^{۱۳} تعبیر شود - رویکردی که بر مبنای آن، وجود صرفاً یک سور (Quantifier) و یا محمولی مرتبه دوم است.

طبیعی ترین راه که به نظر می رسد قابل اعتمادترین نیز باشد، نگاه به رویکرد کانت از منظر پیش زمینه های فلسفی اوست؛ یعنی سنت های دکارتی و تومیستی^{۱۴}، که بدون تردید تحت تأثیر افکار ابن سینا در مورد وجود، ماهیت و نوع رابطه بین آن دو بوده اند. این نکته وضوح و پذیرش بیشتری خواهد یافت چنان چه توجه شود که کانت موضوع وجود را ذیل نقادی خویش از صورت بندی دکارت از برهان وجودشناختی بحث کرده است. این انتقادات تا حدودی منعکس کننده اعتراضات گاسندی هستند^{۱۵} که در اصل، آراء و دیدگاه های ابن سینا را بازتاب می دهند. بنا براین، برای ارائه تعبیری مناسب از کانت لازم است آراء و نظریات فلاسفه بزرگ مسلمان و غربی مقدم بر کانت را در مورد مسئله وجود مرور کنیم. با اتکا به چنین آرای می توان کانت را به گونه ای تعبیر کرد که هر دو مشکل تناقض و بیهوده گویی راه حل مناسبی بیابد. برای رسیدن به این هدف، از توضیح چند مفهوم شروع می کنیم.

چیستی

از دیدگاه معرفت شناسانه، عبارت "چیست"، در

(Attributive) محسوب شوند^{۱۶} (یانگ، 1976: 101).

در بین گروهی که بر این باورند می توان گفته های کانت را آن گونه تعبیر کرد که مشکلات فوق از بین بروند، می توان به جرج آر. ویک^{۱۷} (1970)، ریچارد کمپل^{۱۸} (1974)، ادگار مورشر^{۱۹} (1985/1986)، و نیکلاس اوریت^{۲۰} (1995) اشاره کرد. ویک (1970: 357) بر این باور است که کانت 'وجود را به مثابه چیزی بیش از محمول صرفاً منطقی یا صرف و نحوی در نظر گرفت'. کانت، به ادعای کمپل (1974: 99)، 'وجود' را محمولی اصیل می داند، هرچند آن را محمول رابطی (Relational Predicate) به شمار می آورد. از این رو 'وجود'، محمولی واقعی نیست که هم چون عاملی برای تعیین اینکه اشیاء چیستند، به کار رود. مورشر (1985/1986: 282)، تأکیدها در متن اصلی) مدعی است که بنا به نظر کانت، 'وجود' محمول مرتبه اول (First-Order Predicate) نیست... بلکه محمول مرتبه دوم است^{۲۱} که به صفات نسبت داده می شود و نه به اشیاء و اشخاص.^{۲۲} اوریت (1995: 400) بر این باور است که 'اعتراض کانت به برهان وجودشناختی اساساً معرفت شناختی است'^{۲۳}. بنا براین، کانت انکار نمی کند که گزاره های وجودی تحلیلی صادق می توان داشت؛ بلکه 'مقصود او [کانت] این است که گزاره های وجودی آن گونه که توسط ما شناخته می شوند، ترکیبی هستند' (Everitt, 1995: 404؛ تأکیدها در متن اصلی)

در مورد چنین تعبیرهایی از کانت چه می توان گفت؟^{۲۴} نکته نخست این است که به نظر می رسد مشکلات تناقض و بیهوده گویی بایستی جدی گرفته شوند. بدون حل این مشکلات، دیدگاه کانت در مورد وجود، غیر قابل قبول خواهد بود. دومین نکته این است که، برهان کانت را می توان حمل به ظاهر کرد؛ یعنی ادعاهای کانت در اینجا

کاملاً رایج و در ظاهر بدون ابهام و مشکل است. دشواری، اما، زمانی آغاز می‌شود که فیلسوف تلاش کند توضیح دهد “وجود” چیست، و “وجود داشتن” چیزی به چه معناست. فلاسفه حتی در این که توضیح این مسئله آیا در حیطه منطق است یا هستی‌شناسی فلسفی، با یک دیگر اختلاف دارند. به عنوان مثال، فلاسفه ای چون فرگه (9-48: 1960)، راسل (3-232: 1971)، کواین (97: 1969) و دیل ژاکوئه^{۱۶} (Xiii: 2002) حل این معضل را به منطق یا مفاهیم گرفته شده از منطق سپرده اند. در حالی که برخی دیگر چون مونیتر^{۱۷} (Xiv: 1974)، سمون^{۱۸} (83: 1974) و گیسون^{۱۹} (1: 1998)، به صراحت بیان کرده‌اند که بحث وجود، امری فلسفی و هستی‌شناسانه است و حل این مسئله نمی‌تواند به منطق محول شود.

در هر حال به نظر می‌رسد هم نوا با غالب فلاسفه مسلمان بهتر است “وجود” را مفهومی تعریف ناپذیر و بدیهی تلقی کنیم. به عنوان مثال، ابن سینا (۷۲: ۱۳۶۰) معتقد است که: “هستی را خرد شناسد بی حد و رسم، که او را حد نیست، که او را جنس و فصل نیست که چیزی از وی عام تر نیست و او را رسم نیست زیرا که چیزی از وی معروف تر نیست.” این دیدگاه در واقع توسط بسیاری از فلاسفه بزرگ غرب هم پذیرفته شده است. به عنوان مثال، دکارت (CSM, 2: 418) نوشت: “در اینجا نیازی به تعریف [وجود] نداریم، که در واقع [تعریف آن] بیشتر موجب آشفتگی می‌شود تا این که آن را روشن سازد.” لایب نیتز (Adams, 1974: 221) نیز موضعی مشابه اتخاذ کرد: “موجود قابل تعریف نیست... به طوری که برخی مفاهیم واضح تر از آن را بتوان نشان داد” و “وجود بنا براین مفهومی بسیط یا غیرقابل تجزیه است.” در عین حال به نظر می‌رسد غالب مردم با کاربرد محمول “وجود” مشکلی ندارند و همه، کم و بیش، با این مفهوم آشنا هستند.

پرسش‌هایی چون “این چیست؟” راهی را نشان می‌دهد که بر مبنای آن تلاش می‌کنیم به طبیعت و ماهیت اشیاء پیرامون خود پی ببریم. چنین پرسشی را می‌توان برای همه انواع موجودات مطرح کرد: اشخاص، اشیاء، صفات و ویژگی‌ها، موجودات مادی و غیرمادی، مجرد و غیرمجرد و نظایر آن. برای پاسخ به این پرسش از مفاهیم ماهوی استفاده می‌کنیم. این مفاهیم علاوه بر آن نشان دهنده وجه ممیز هر موجود از موجود دیگر هستند. این نکته نشان می‌دهد که مفهوم وجود، مفهومی ماهوی نیست؛ به این نکته دوباره بازخواهیم گشت.

از نظر هستی‌شناسانه، اما، چیستی یک شیء همان طبیعت و ماهیت تشکیل دهنده آن است. در گزاره‌هایی چون “خورشید سیاره ای عظیم است”، “آبی رنگ سرد است”، و “ذهن موجودی غیرمادی است”، به آن چیزی اشاره می‌شود که نشان می‌دهد ماهیت یک شیء چیست، و نه به مفهوم آن. چیستی یک شیء، بنا براین، حاوی تمام ویژگی‌های آن شیء اعم از ذات، عوارض، صفات، روابط بین آنها و جز آن است، به استثناء وجود آن شیء. این نکته بدان معناست که بنا به تعریف، هیچ وجهی از یک شیء از وجود یا ماهیت آن نمی‌تواند بیرون باشد. به همین قیاس، خواص ماهوی، تمام خواصی هستند که به نحوی به ماهیت و چیستی یک شیء اشاره می‌کنند. نکته مهم این است که نباید دو کاربرد معرفت‌شناسانه و هستی‌شناسانه چیستی یک شیء با هم خلط شوند. از این به بعد در این مقاله همواره مقصود از ماهیت یا چیستی یک شیء، کاربرد هستی‌شناسانه آن است، مگر آن که خلاف آن تصریح شود.

وجود

به نظر می‌رسد “وجود” مفهومی کاملاً آشناست، به طوری که استفاده از آن در گزاره‌ها و جملات، امری

اشتراک لفظی وجود

یکی از بحث‌های مهم در مورد وجود این است که: آیا 'وجود' در مورد همه موجودات به طور یکسان به کار می‌رود و یا اینکه مشترکی لفظی است و در موارد گوناگون معانی متفاوتی دارد؟ نظریه 'اشتراک معنوی' (Univocalism) وجود، به عنوان نظریه‌ای غالب برتی^{۲۰} (2001) حامیانی چون راسل، کواین، وایت (1956) و ون اینویگن^{۲۱} (2001) دارد. به عنوان مثال، کواین (1960: 131) می‌نویسد:

'فلاسفه‌ای هستند که به قوت و قطعیت براین باورند که 'وجود دارد' که برای اعداد، مجموعه‌ها و نظایر آن به کار می‌رود، و 'وجود دارد' که برای اشیاء مادی به کار می‌رود دو نوع کاربرد عبارت مبهم 'وجود دارد' هستند. آنچه از درک آن عاجز قطعیتی است که آن‌ها در عقیده خود دارند. اصولاً آن‌ها چه چیزی را می‌توانند گواه و مؤید چنین ادعایی به شمار آورند؟' به نفع نظریه اشتراک معنوی وجود، ون اینویگن (17: 2001) استدلال می‌ورزد که 'مشترک معنوی بودن عدد و سنخیت نزدیک بین وجود و عدد ما را متقاعد می‌سازد که دست کم دلیل بسیار خوبی وجود دارد که فکر کنیم وجود نیز مشترک معنوی است.' از طرف دیگر، فلاسفه‌ای چون رایبل (1949 & 1945) و رِشر^{۲۲} (1978) از نظریه 'اشتراک لفظی' (Equivocalism) وجود دفاع کرده‌اند. رایبل (16-15: 1945) مدعی است که:

'ممکن است گفتن این صحیح باشد که در آکسفورد کلیسای جامع وجود دارد، بمب افکن سه موتور وجود دارد، و عدد مربع کامل بین ۹ و ۲۵ وجود دارد... مفهوم 'وجود' در مورد این سه موضوع که گفته می‌شود وجود دارند، متفاوت است و رفتار منطقی آن‌ها نیز متفاوت است.'

به همین قیاس، رِشر (64: 1978) استدلال می‌کند که وجود، مشترک لفظی است: 'چندین معنای متفاوت وجود - در بهترین وضعیت - به شکل مجموعه‌ای از شباهت‌های خانوادگی به یک دیگر مربوط هستند.' برهان طرفداران نظریه اشتراک لفظی وجود به نظر ناتمام می‌رسد. برای توضیح مطلب ابتدا باید به تمایز بین 'مفهوم وجود' و 'وجود واقعی و اصیل' توجه داشت. پیش‌تر توضیح دادیم که مفهوم وجود مفهومی بسیط و غیرقابل تجزیه است. یعنی مفهوم وجود (بما هو وجود) مفهومی یکسان و مشابه است، حتی اگر در مورد موجوداتی کاملاً متفاوت و گوناگون به کار برده شود. بنابراین، مفهوم وجود در گزاره‌هایی چون "خدا وجود دارد"، "اتم وجود دارد" و "اعداد وجود دارند"، یکسان است. از طرف دیگر، همان‌گونه که رِشر نیز به درستی تصریح کرده است، واضح است که وجود واقعی به یکسان در همه موارد محقق نمی‌شود. این واقعیت، اما، مستلزم این نیست که وجود، بما هو وجود، امری مشترک بین موجودات گوناگون نباشد. این واقعیت که رنگ‌های مختلف با تفاوت‌های بسیار در عالم وجود دارند، این نتیجه را به دنبال ندارد که پس چیزی به نام "رنگ"، که مشترک بین همه انواع رنگ‌ها باشد، نمی‌تواند وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، می‌توان امری مشترک بین همه موجودات (و همه رنگ‌ها) فرض کرد که موجودات گوناگون به درجات و مراتب مختلف از آن برخوردارند. جان اوستین^{۲۳} (27: 1970) موقعیتی را توضیح می‌دهد که در آن یک کلمه دارای مصادیقی است که از برخی جهات یکسان و از برخی جهات متفاوتند:

'زمانی که از 'ورزش سالم' صحبت می‌کنیم کلمه 'سالم' مصادیقی دارد که صرفاً تا حدی با آن چیزی یکسان است که در عبارت 'بدن سالم' وجود دارد... از

غالب فلاسفه بزرگ غرب اعم از قرون وسطی و عصر جدید مانند دونس اسکوتس، فرانسیسکو سوارز، اسپینوزا، دکارت، لایب نیتز، کانت و همچنین برخی از فلاسفه معاصر غربی به بحث و جدل درباره آن پرداختند.^{۲۶}

تفکیک مفهومی وجود و ماهیت

فرض تمایز مفهومی بین ماهیت و وجود یک شیء در واقع همان تمایزی است که بین حکایت گری دو گزاره "این شیء چیست" و "این شیء هست"، برقرار است. به عنوان مثال، می توان چستی یک عدد را تعریف کرد مستقل از اینکه در عالم عددی وجود داشته باشد یا خیر. برهان بر له این تمایز، آن گونه که ابتدا ابن سینا (۱۴۰۳ ه.ق.) آن را اقامه کرد و بعدها توسط کانت (A7/B11) تکرار شد، ساده و در عین حال قانع کننده است: مفهوم ماهیت بما هو ماهیت شامل مفهوم وجود نیست، به گونه ای که با تجزیه و تحلیل مفاهیم ماهوی و خرد کردن آن به اجزای تشکیل دهنده اش هیچ گاه به مفهوم وجود نمی رسیم. ابن سینا (۱۴۰۳، ج ۳: ۱۴-۱۳) از مثال مثلث برای نشان دادن این ادعا استفاده می کند: می توانیم درباره خصوصیات یک مثلث صحبت کنیم، بدون آنکه بدانیم آیا هیچ مثلثی در عالم وجود دارد یا خیر.

هم چنین مفهوم وجود شامل مفهوم ماهیت نیست. لذا می توان دانست که چیزی وجود دارد بدون این که به ماهیت آن، علم پیدا کرد. به عنوان مثال، دانشمندی ممکن است چیزی را در ابزار آزمایشگاهی خود مشاهده کند، در حالی که تصویری از این که این موجود چیست، نداشته باشد. یا بسیاری از فلاسفه باور دارند که "شعور" وجود دارد. حال آن که تصور روشنی از این که شعور چیست، ندارند. بنا براین، به

این رو سلامتی^{الف} زمانی که به ورزش حمل می شود، به معنای 'سلامتی' مولد یا نگهدارنده است، یعنی، سلامتی به مفهومی که بر بدن حمل می شود. بنا براین، 'سلامتی الف' و 'سلامتی ب' مصادیقی دارند که پاره ای یکسان و پاره ای متفاوتند.

همان نکته را به گفته آوستین (1970: 71)، می توان به وجود نیز تعمیم داد. بنا براین، زمانی که می گوئیم "خدا وجود دارد"، "انسان وجود دارد"، "سرخی وجود دارد"، "اعداد وجود دارند" و "اسطوره ها وجود دارند"، عبارت "وجود دارد" به یکسان بر همه این موارد اطلاق می شود، هرچند دارای مراتب و درجات متفاوتی باشد. بنا براین، از نظر هستی شناسی، وجود، زمانی که به صورت "وجود چیزی" در نظر گرفته می شود و یا با عواملی چون ضرورت، امکان، قوه، فعل و نظایر آن ترکیب می شود، به اشکال و مراتب گوناگون محقق می شود. اما، زمانی که وجود بما هو وجود در نظر گرفته شود، شهود چنین حکم می کند که می توان آن را در تمام موارد و مصادیق به یکسان در نظر گرفت و حمل نمود.

تمایز وجود و ماهیت

قدمت نظریه تمایز وجود و ماهیت تا به زمان بوئتیوس (Boethius) در قرن پنجم میلادی می رسد نولان^{۲۴} (2001). ابن سینا (۱۴۰۳، ج ۳: ۱۳-۱۴ و ۶۱) نخستین فیلسوفی بود که این مسئله را به صورت نظام مند و دقیق بحث و بررسی کرد.^{۲۵} پس از وی این نظریه توسط فلاسفه مسلمان بخصوص ملاصدرا (۱۹۸۱، ج ۱: ۴۵-۲۴۳) بسط و توسعه یافت. این مسئله در غرب توجه چندانی برنیانگیخت، تا این که توماس آکویناس (1968) آن را در قرن سیزدهم به عنوان مسئله ای فلسفی مورد پژوهش قرار داد. پس از وی

نظر می‌رسد نظریه تمایز مفهومی وجود و ماهیت، نظریه ای محکم و قابل دفاع است.^{۲۷} پس از فرض چنان تمایز مفهومی، پرسش بعدی این است که آیا بین وجود و ماهیت موجودات ممکن تمایز واقعی وجود دارد یا خیر؟

تمایز یا عدم تمایز واقعی بین وجود و ماهیت

بر مبنای نظریه تمایز واقعی بین وجود و ماهیت، بین وجود و ماهیت نه تنها تمایز مفهومی بلکه تمایز و تفکیک واقعی نیز وجود دارد. یعنی مفاهیم ماهوی به بخشی (متافیزیکی) از واقعیت یک شیء و مفهوم وجود به وجه (متافیزیکی) دیگر آن شیء ارجاع می‌دهند. به عبارت دیگر، هم مفاهیم ماهوی و هم مفهوم وجود، در خارج مصادیق مشخص و متمایز از هم دارند. بنا بر این، وجود و ماهیت یک شیء دو موجود متمایز از همند. هرچند، همان گونه که برخی از فلاسفه بر این باورند (به عنوان مثال، نک به، Vallicella, 2002: 71-2)، ممکن است ادعا شود در موجودات ممکن، هیچ کدام از وجود و ماهیت نمی‌تواند بدون دیگری محقق شود.

نظریه تمایز واقعی بین وجود و ماهیت بسیار افراطی به نظر می‌رسد. با این حال برخی از فلاسفه معاصر صورت بندی نسبتاً جدیدی از این نظریه را پذیرفته‌اند.^{۲۸} این نظریه هوادارانی بسیار اندک در بین فلاسفه قدیم و قرون وسطی داشته است. میلر (1986: 237) باور به نظریه تمایز واقعی بین وجود و ماهیت را به ابن سینا، توماس آکویناس، و گیلز رومی (Giles of Rome) نسبت می‌دهد، هرچند توضیح نمی‌دهد مقصود آن فلاسفه از تمایز واقعی وجود و ماهیت چه بوده است. اگر مقصود میلر از تمایز واقعی همان چیزی باشد که پیش تر توضیح آن در این مقاله رفت، به استثناء گیلز رومی که به صراحت به چنین

تمایزی قائل شده است،^{۲۹} ابن سینا به طور قطع و توماس آکویناس به استناد نوشته هایش به چنان تمایزی باور نداشته‌اند.

ابن سینا در بخش های گوناگون آثارش (به عنوان مثال: الشفاء، طبیعیات و سماع طبیعی) به صراحت بیان می‌کند که اولاً تمایز بین وجود و ماهیت مفهومی است، نه واقعی؛ ثانیاً با بررسی دو مفهوم وجود و ماهیت در می‌یابیم که آن دو، مفهوم هایی مستقل هستند و هیچ کدام دیگری را شامل نمی‌شود. سپس برای توضیح رابطه بین وجود و ماهیت، ابن سینا از کلمه 'عروض' استفاده می‌کند. لغت 'عروض' در زبان عربی مشترک لفظی است، و به معانی مختلف دلالت می‌کند. به نظر می‌رسد از نظر تاریخی ابن رشد نخستین کسی است که بین کاربردهای گوناگون این کلمه خلط کرده و اعتقاد به تمایز واقعی بین وجود و ماهیت را به اشتباه به ابن سینا نسبت داده است. بر مبنای این تفسیر اشتباه، ابن سینا بر این باور بوده است که نسبت وجود به ماهیت مثل نسبت عرض به شیء (ذات، موجود) است. این استناد نادرست تا به امروز نیز ادامه یافته و توسط بسیاری از فلاسفه غرب تکرار شده است.^{۳۰}

لیکن، واقعیت این است که هیچ کدام از فلاسفه بزرگ مسلمان به تمایز واقعی بین وجود و ماهیت باور نداشته‌اند. آن‌ها به صراحت بیان کرده‌اند وجود و ماهیت در خارج متحد و در ذهن متمایزند.^{۳۱} ذهن انسان با تجزیه و تحلیل می‌تواند به تمایز بین مفاهیم وجود و ماهیت قائل شود که در خارج مصداقی ندارد. در واقعیت، شیء به همراه تمام آثار ماهوی خود، با وجودش یکی است.^{۳۲} در غرب نیز بسیاری از فلاسفه بزرگ هم چون توماس آکویناس (1968)، فرانسیسکو سوارز (1947)، دکارت (CSM, 3: 280) و گاسندی (CSM, 2: 224) همان نظر فلاسفه مسلمان را پذیرفته‌اند. دکارت (CSM, 3:)

■ [ب] مفهوم وجود مفهومی ماهوی نیست و به مفاهیم ماهوی بما هو مفهوم ماهوی هیچ چیز نمی افزاید.

■ [ج] مفهوم وجود مشترک معنوی است.

■ [د] آن چه اشیاء را مفهوماً از یک دیگر متمایز می کند، مفاهیم ماهوی است.

■ [ه] وجود بما هو وجود به تمام مصادیق خود به یکسان (ولو به تشکیک) حمل می شود.

■ [و] بین وجود و ماهیت اشیاء تمایز و تفکیک واقعی وجود ندارد. وجود و ماهیت در خارج متحدند و از یک دیگر متمایز نیستند.

■ [ز] وجود، ویژگی و خاصیتی ماهوی نیست و به ماهیت بما هو ماهیت هیچ چیز نمی افزاید.

اینک با استفاده از نتایج فوق به عنوان قواعد هفت گانه، در ادامه مقاله نشان داده می شود که چگونه می توان دو مشکل پیش گفته تناقص و بیهوده گویی در آرای کانت را حل کرد. ابتدا ادعاهای کانت به صورت اصل بیان می شود، سپس توضیح هر کدام بر مبنای این قواعد در پی آن می آید.

اصل [۱]: همه گزاره های وجودی، ترکیبی هستند (کانت A597/B625).

گزاره های وجودی ترکیبی هستند، به این دلیل که موضوع این گزاره ها صرفاً بیانگر ماهیت آن چیزی است که وجود به آن حمل می شود. در این صورت موضوع دربردارنده مفهوم محمول، یعنی وجود، نیست و لذا محمول به آن اضافه می شود. قاعده [الف] چنین شرطی را برای گزاره های وجودی فراهم می سازد.

به نظر می رسد هیوم (7-66: [1740] 1989) با این تعبیر و با کانت مخالف است: 'ایده وجود... همان ایده آن چیزی است که به صورت موجود تصور می کنیم... هر چه ما تصور می کنیم، آن را به عنوان موجود تصور

(280) به وضوح بیان می کند که تمایز بین وجود و ماهیت صرفاً مفهومی است و آن دو در خارج به هیچ روی از هم متمایز نیستند. گاسندی (CSM, 2: 224) نیز آشکارا چنین دیدگاهی را پذیرفته است: 'تمایز واقعی [بین وجود و ماهیت] غیر ممکن است صرف نظر از این که ذهن آن ها را از هم تفکیک کند و یا مستقل از هم تصور کند.'

وجود و خواص ماهوی

به نظر آشکار می رسد که وجود، یک ویژگی یا خاصیت ماهوی نیست؛ یعنی خصلتی که به ماهیت یک شیء برگردد، آن گونه که مثلاً سرخی می تواند خصلت یک سیب باشد.^{۳۳} بنا بر این، وجود هرگز ذیل مقولات ماهوی طبقه بندی نمی شود و اشیای موجود، نوع خاصی از اشیاء نیستند. وجود نه جنس است نه فصل، نه ذات و نه عرض و نه جزئی از آن ها. اگر وجود یکی از این مقولات می بود، در آن صورت یک شیء یا بخشی از یک شیء می توانست بدون این که وجود داشته باشد، موجود باشد و این ادعایی بی معنی است.

وجود، کیفیتی عارض بر ماهیتی از پیش محقق نیست؛ بلکه، وجود، شرط ضروری تحقق هر ماهیتی است. بنا بر این، وجود هر شیء منطقیاً مقدم بر هر گونه تحقق خواص ماهوی آن است. همان گونه که گاسندی (CSM, 2: 224-5) می گوید: 'اگر شیء فاقد وجود باشد، ما نمی گوئیم که شیء ناقص است، یا از کمال دور شده است، بلکه به جای آن می گوئیم که آن، هیچ چیزی نیست.'

آن چه که تا کنون گفته شد را می توان به صورت قواعد زیر خلاصه کرد:

■ [الف] مفاهیم وجود و ماهیت دو مفهوم متمایزند. یعنی نه مفهوم وجود شامل مفهوم ماهیت است و نه مفهوم ماهیت حاوی مفهوم وجود است.

می‌کنیم.^{۳۴} این نظریه هیوم شباهت بسیاری با دیدگاه نخ‌نیکیان-سمون^{۳۵} (1957: 541) دارد زمانی که به عنوان مثال بیان می‌کنند: 'هر تصویری مستلزم محمول "وجود دارد" است.' دلیل هیوم برای توجیه ادعای خود این است که:

'...از آن جایی که ما هرگز هیچ ایده یا تأثیری را بدون انتساب وجود به آن به یاد نمی‌آوریم، ایده وجود یا باید حاصل تأثیری مستقل باشد، ترکیب شده با هر ادراک یا شیء اندیشه ما، یا باید با ایده ادراک یا شیء یکی باشد.... [اما] ایده وجود حاصل هیچ تأثیر خاصی نیست...ایده وجود، بنابراین، همان ایده چیزی است که ما آن را تصور می‌کنیم.'

خلاصه استدلال و دیدگاه هیوم این است که "ایده وجود" با "ایده (شیء) موجود" یکی است. شیفر (1962: 316) استدلال می‌کند که هیوم بین "وجود مفهوم" و "وجود آن چه که تصور می‌شود"، خلط کرده است: خلط بین 'واقعیت‌هایی که ایده را تشکیل می‌دهند با اشیائی که واقعیت را تشکیل می‌دهند.' اگر، منظور هیوم (1989[1740]: 66) از 'آن' در عبارت '...ما هرگز هیچ ایده یا تأثیری را بدون انتساب وجود به آن به یاد نمی‌آوریم'، ایده از هر نوع آن باشد، در آن صورت هیوم در واقع "وجود ایده" را با "ایده وجود" خلط کرده است.^{۳۶} بعلاوه، دیدگاه هیوم اگر مقصود وی از 'موجود' چیزی باشد که وجود واقعی دارد، نمی‌تواند مواردی را توضیح دهد که در آن‌ها اشیاء معدوم را تصور می‌کنیم. درست است که در این موارد اگر کسی ادعا کند معدوم‌ها وجود دارند، دچار تناقض شده است، اما این مانع نمی‌شود که نتوان آن‌ها را به عنوان معدوم تصور کرد.

بعلاوه، چنان چه مفهوم ماهیت در بردارنده مفهوم وجود می‌بود، در آن صورت گزاره‌های موجبه و

سالبه وجودی از قبیل "انسان وجود دارد" و "انسان وجود ندارد"، به ترتیب تبدیل به همان گویی و تناقض می‌شدند، چرا که گزاره نخستین به این معنا می‌بود که "انسان موجود (یا انسانی که وجود دارد)، وجود دارد"، و گزاره دوم معنایی جز این نمی‌داشت که "انسان موجود (یا انسانی که وجود دارد)، وجود ندارد." اما همان گونه که برود^{۳۷} (1953: 182-3) تأکید می‌کند: '...واضح است که اژدهاها وجود ندارند، تناقض نیست. این ادعا نه تنها منطقاً ممکن است بلکه تقریباً به طور قطع درست است... واضح است که گربه‌ها وجود دارند یک بهبوده گویی نیست. [این ادعا] گزاره‌ای است که ممکن است توسط کسی که هرگز گربه‌ای را ندیده است، مورد انکار واقع شود.' دیدگاه هیوم درباره وجود نه تنها خلاف شهود است، بلکه در واقع نادرست است. در کمال شگفتی هیوم در جای دیگر (1978[1777]: 164)، تأکیدها در متن اصلی) به صراحت آن چه را که در این جا ادعا کرده است، رد می‌کند: 'هرچه هست ممکن بود نباشد. انکار هیچ واقعیتی مستلزم تناقض نیست.' خلاصه اینکه، بر مبنای تعبیر این مقاله از کانت که خلاف دیدگاه هیوم است، گزاره‌های وجودی ترکیبی هستند چرا که محمول (وجود) قبلاً در موضوع آن گزاره‌ها منظور نشده است، و لذا به آن اضافه می‌شود.

اصل [۲]: 'وجود'... مفهوم چیزی نیست که بتواند به مفهوم یک شیء اضافه شود (کانت A598/B626، تأکیدها اضافه شده‌اند).

در نگاه اول به نظر می‌رسد که اصول [۱] و [۲] در تناقض آشکار هستند. اما با اتکا به قواعد [ب]، [و] و [ز]، اصل [۲] را می‌توان به گونه‌ای تفسیر کرد که تناقض ظاهری موجود در گفتار کانت از میان برخیزد. دو راه برای این کار وجود دارد. بر مبنای راه نخست،

خصوصیات به استثنای یکی را در مورد یک شیء تصور کنیم، واقعیت لحاظ نشده با گفتن این که چنین شیء ناقصی وجود دارد به آن شیء اضافه نخواهد شد.^{۳۷}

نکته جالب این جاست که همان تناقض ظاهری در گفتار کانت را می‌توان در گفته‌های دکارت نیز پیدا کرد. از یک طرف، همان گونه که پیش تر نیز نشان داده شد، دکارت به صراحت معتقد به تمایز و تفکیک مفهومی وجود و ماهیت از یک دیگر است. وی (CSM, 2: 177, Axiom X)، از طرف دیگر می‌گوید: وجود در مفهوم یا ایده هر شیء جزئی منظور شده است، چرا که ما نمی‌توانیم هیچ چیز را تصور کنیم مگر به صورت موجود.^{۳۸} توجه دقیق تر نشان می‌دهد که تناقضی در این جا وجود ندارد. منظور دکارت این است که داشتن هر ایده روشن و متمایزی مستلزم این است که موجودی را در نظر بگیریم که این ایده بر آن منطبق است. به عبارت دیگر، در صورت داشتن ایده روشن و متمایز، وجود مصداق آن باید مسلم فرض شود. بنا بر این، دکارت در یک جا از رابطه بین دو مفهوم، یعنی مفاهیم وجود و ماهیت، سخن می‌گوید؛ در حالی که در جای دیگر مقصود وی بررسی رابطه بین یک ایده متمایز و روشن و وجود مصداق آن (و نه مفهوم وجود) است.

به طور خلاصه، در گزاره‌های وجودی مفهوم وجود (محمول گزاره) به مفهوم موضوع اضافه می‌شود، اما نه به مثابه یک مفهوم ماهوی. هم چنین، اگر اجزای عناصر گزاره‌ها به مثابه نماینده و حکایت گر آن چه در واقع مصداق آن‌ها هستند، در نظر گرفته شوند، محمول (وجود) به موضوع (ماهیت) در خارج چیزی نمی‌افزاید، چرا که آن دو در خارج متحدند. کانت (A234/B287)، تأکیدها اضافه شده‌اند) این دو نکته را در یک عبارت به صورت زیر جمع کرده است:

کانت در اصل [۲] در مقام بیان مطالبی نه درباره اشیاء، بلکه درباره اجزاء و عناصر گزاره‌های وجودی است که می‌توان آن‌ها را به مثابه مفاهیمی که نمایان گر اشیاء و حکایت گر از آن‌ها هستند در نظر گرفت. در این صورت، با جای گزین کردن 'مفهوم چیزی' و 'مفهوم یک شیء' با 'یک مفهوم ماهوی' آشکار می‌شود که کانت در اصل [۲] در واقع همان را می‌گوید که قبلاً طی قاعده [ب] بیان شده است: "وجود" یا "هستی"، یک مفهوم ماهوی نیست، و هر چند در گزاره‌های وجودی مفهوم آن به مفاهیم ماهوی افزوده می‌شود، اما این افزایش هم چون جمع دو مفهوم ماهوی با یک دیگر نیست.

بر مبنای تعبیر دوم، در اصل [۲] بحث کانت درباره مفاهیم وجود و ماهیت نیست، بلکه درباره وجود و ماهیت واقعی و محقق بحث می‌کند. کانت در این جا در واقع بر هسته اصلی نظریه طرفداران عدم تفکیک واقعی وجود و ماهیت تأکید می‌کند (یعنی، قواعد [و] و [ز])، که بر مبنای آن، وجود و ماهیت در خارج متحدند و لذا وجود، هیچ چیزی را به ماهیت بما هو ماهیت اضافه نمی‌کند. هیوم (7-66: [1740]1989) دیدگاهی بسیار نزدیک به این نظریه انتخاب می‌کند وقتی که می‌گوید: "تأمل کردن در مورد هر شیء بما هو و تأمل کردن در مورد آن شیء بما هو موجود دو امر متمایز از یک دیگر نیستند. آن ایده (یعنی، ایده وجود) زمانی که با ایده هر شیئی ترکیب شود، هیچ افزایشی به آن ایجاد نمی‌کند." این دیدگاه در عبارت ذیل از کانت (A600/B628)، تأکیدها در متن اصلی) با وضوح بیشتری بیان شده است:

'یک شیء را از راه هر گونه و هر مقدار محمول تصور کنیم... بعد علاوه بر آن اگر بگوییم که این شیء وجود دارد کمترین چیزی به آن نمی‌افزایم... اگر داشتن تمام

اما اصول جهات [یعنی، امکان، تحقق، و ضرورت] به طور عینی ترکیبی نیستند. چرا که محمول های امکان، تحقق [وجود]^{۳۹} و ضرورت به هیچ روی مفهومی را که در مورد آن حکم می کنند، بزرگ تر نمی کنند. یعنی آن ها به تصور شیء هیچ چیز نمی افزایند. اما از آن جایی که با این حال، آن ها [محمول هایی] ترکیبی هستند، فقط به طور ذهنی چنین هستند، یعنی آن ها به مفهوم یک شیء (واقعی)... قوه شناخت را اضافه می کنند...

اصل [۳]: اگر "وجود" به مفهوم محمول اضافه می شد نمی توانستیم بگوییم که مصداق دقیق مفهوم [مورد نظر] من وجود دارد (کانت A600/B628).

مقصود کانت از اصل [۳] انکار این مطلب نیست که واقعیت همواره می تواند شامل جوهی باشد که مفاهیم ما منعکس کننده آن نیستند - بر خلاف آن چه بنت (1974: 230) به عنوان نتیجه مشکل آفرین دیدگاه کانت مطرح کرده است. هم چنین همان گونه که آلن وود^{۴۰} (1978: 105) به درستی یادآور شده است، کانت انکار نمی کند که با گفتن "الف وجود دارد" ما آگاهی جدیدی در مورد "الف" پیدا می کنیم. بلکه منظور کانت این است که اگر مفهوم وجود (محمول) به مثابه یک مفهوم ماهوی به مفهوم موضوع در گزاره های وجودی اضافه شود، در آن صورت مفهوم گزاره های وجودی دیگری که ابتدا مورد نظر ما نبوده است، جای گزین می شود. اما از آن جایی که در واقعیت هیچ دوگانگی بین وجود و ماهیت نیست و لذا وجود بر ماهیت اضافه نمی شود (قواعد [و] و [ز])، در آن صورت واقعیت نمی تواند مصداق دقیق آن چیزی باشد که در گزاره های وجودی بیان می شود. بنا براین، نمی توانیم ادعا کنیم که مصداق صحیح و دقیق مفاهیم ما در خارج وجود دارند.

به عنوان مثال، در گزاره وجودی "طلا وجود دارد"، مصداق موضوع و محمول در خارج فقط یک چیز است نه دو چیز. کانت بر این باور است که این مصداق، صرفاً توسط موضوع گزاره (یعنی 'طلا') نشان داده می شود، و نه توسط محمول گزاره (یعنی، 'وجود دارد')؛ چرا که به باور کانت، وجود، چیزی جز واقعیت خارجی اشیاء (در مثال ما طلا) نیست. بنا براین، اگر چنین فرض شود که در گزاره وجودی، محمول، چیزی را به موضوع می افزاید، در آن صورت در گزاره، مفهومی جدید (یعنی، مفهوم "طلا+وجود") خلق می شود که هیچ مصداق مستقلی در خارج ندارد، و لذا گزاره نمی تواند حاکی از عالم واقع باشد.

در گزاره های غیر وجودی که در آن ها مفاهیم ماهوی (به طور مثال، "طلا" و "زردی") به یک دیگر افزوده می شوند، چنین مشکلی وجود ندارد؛ چرا که هر مفهوم ماهوی (هم موضوع و هم محمول) هر یک مصداق خاص خود را دارد. بنا براین، افزودن یک مفهوم ماهوی (محمول) به مفهوم ماهوی دیگر (موضوع) حاکی از داشتن دو مصداق متمایز در خارج خواهد بود. بنا براین، برخلاف مورد وجود، افزودن محمول به موضوع در چنین گزاره هایی مستلزم این نخواهد بود که مصداق حقیقی مفاهیم ما وجود نداشته باشند؛ چرا که چنین افزایشی در خود واقعیت هم روی می دهد. موقعیت های خلاف واقع می توانند به خوبی تفاوت بین خواص ماهوی و وجود را نشان دهند و این که چرا برخلاف وجود، معقول است که فرض کنیم هر خاصیت ماهوی مصداق مستقل خودش را دارد.

مثال زیر را در نظر بگیرید: (گ ۱): "x وجود دارد به طوری که (الف) x طلا است، (ب) عدد اتمی x ۷۹ است، و (ج) x زرد است." در عالم ما، (الف)، (ب)، (ج)، و در نتیجه (گ ۱) صادق است. اما، می توان هفت وضعیت خلاف واقع

آن چه که شیفر (10-309: 1962) ادعا کرده است، این نیست که محمول واقعی مفهوم موضوع را اصلاح می‌کند و یا تغییر می‌دهد. هر چند تغییر و تحول یکی از خصوصیات جدائی‌ناپذیر موجودات فیزیکی است، به نظر می‌رسد مفاهیم و به طور کلی موجودات ذهنی، موجوداتی ثابت و تغییرناپذیرند. اگر مفهوم "الف" در ذهن من باشد، سپس در رابطه با "الف" مفاهیم و ایده‌های جدیدی به نظر من برسد، چنین نخواهد بود که مفهوم "الف" با تاثیر و تأثیر پذیرفتن به مفهوم دیگری، مثلاً "ب"، تغییر می‌یابد. بلکه در این حالت، تعبیر درست تر آن است که با پیدایش مفهوم "ب"، هر دو مفهوم "الف" و "ب" هم‌زمان در ذهن من وجود خواهند داشت. اگر چنین نمی‌بود مفهوم "الف" دیگر در ذهن من وجود نمی‌داشت و قادر نبودم علاوه بر مفهوم "ب" و در صورت عدم فراموشی به "الف" نیز بیندیشیم. مفاهیم بنا براین تغییر نمی‌کنند و به مفاهیم دیگر تبدیل نمی‌شوند.

به نظر مسلم می‌رسد که مقصود کانت از بسط و توسعه یک مفهوم، نه تغییر آن به مفهوم دیگر، بلکه جای‌گزینی آن با یک مفهوم دیگر است. به عنوان مثال، فرض کنید که مقصود از مفهوم طلا، "فلزی زردرنگ است که زنگ نمی‌زند." اگر کشف شود که عدد اتمی طلا، ۷۹ است، مفهوم سابق با مفهوم جدیدی جای‌گزین می‌شود که در آن، "داشتن عدد اتمی ۷۹" به مفاهیم قبلی اضافه شده است.

با توجه به این تفسیر، ادعای کانت این است که 'وجود دارد' محمول واقعی نیست. چرا که اگر کشف شود که طلا وجود دارد، مفهوم جدیدی خلق نمی‌شود. به تعبیر خود کانت (9-628B)، تاکیدا اضافه شده‌اند: 'اگر با شیء سرو کار داشتیم... از طریق وجودش چنین تصور می‌شود که [این شیء] در بافت

را تصور کرد که در آن‌ها دست کم یکی از گزاره‌های (الف)، (ب) یا (ج) کاذب باشد، و در نتیجه (گ) با گزاره‌های دیگری که در سایر عوالم ممکن می‌توانند صادق باشند، جای‌گزین شود. به عنوان مثال، (گ) را در نظر بگیرید: "هی وجود دارد به طوری که x طلا است، عدد اتمی x ۷۹ است و x زرد رنگ نیست." (به زبان صوری، (ج) & (ب) & (الف))، یا (گ) ۳: "هی وجود دارد به طوری که x طلا است، عدد اتمی x ۷۹ نیست و x زرد رنگ نیست." (به زبان صوری، (ج) & (ب) & (الف)) و گزاره‌های دیگر نظیر این گزاره‌ها.

اما اگر محمول 'وجود دارد' همان کارکرد محمول‌های غیر وجودی را می‌داشت، در آن صورت گزاره دیگری، (د) - یعنی، گزاره "x هست" یا "x وجود دارد" - به گزاره‌های (الف)، (ب) و (ج) اضافه می‌شد و تعداد وضعیت‌های خلاف واقع به پانزده می‌رسید. اما از دیدگاه کانت ادعایی کاملاً نامفهوم خواهد بود چنان‌چه کسی بگوید: "هی وجود ندارد و با این حال x طلا است، عدد اتمی x ۷۹ است و x زرد رنگ است." چرا که از دیدگاه کانت هیچ‌گونه تمایز واقعی بین "مصادق x بودن به عنوان طلای زردی که عدد اتمی آن ۷۹ است" و "وجود داشتن" آن قابل فرض نیست. به همین دلیل مفهوم "وجود" به همان چیزی ارجاع می‌دهد که مفهوم "x" به آن ارجاع می‌دهد. استدلال شیفر بر علیه کانت (یعنی، مشکل بیهوده گویی) بنا براین مخدوش است، چرا که مبتنی بر قیاس نادرست بین محمول 'وجود' و سایر محمول‌هاست.

اصل [۴]: محمول تعیین‌کننده، 'محمولی است که به مفهوم موضوع اضافه می‌شود و آن را بزرگ‌تر می‌سازد' (کانت A598/B626).

مقصود کانت در اصل [۴] از بزرگ‌تر کردن و توسعه دادن مفهوم موضوع توسط مفهوم محمول، بر خلاف

نتیجه

در این مقاله نشان دادیم چگونه دو نتیجه مشکل آفرین دیدگاه کانت درباره مسئله وجود را، که آن‌ها را مشکل تناقض و مشکل بیهوده گویی نامیدیم، می‌توان بر مبنای آرای فلاسفه مقدم بر کانت یعنی دکارت، گاسندی، توماس آکویناس، و مقدم بر همه آن‌ها ابن سینا در مورد وجود، ماهیت، و نوع رابطه بین آن دو حل کرد. با توجه به نکاتی که گفته شد، شایان توجه است که مبنای اعتراض کانت به برهان وجودشناختی، انکار دیدگاه‌های فلاسفه مقدم بر خویش درباره مقوله "وجود" نبوده است. بلکه، وی تلاش کرده نشان دهد از آن جایی که چنان دیدگاه‌هایی موجه هستند، برهان وجودشناختی معتبر نیست. به عنوان مثال، یکی از مفروضات اساسی برهان وجودشناختی این است که می‌توان از صرف تصور برخی موجودات، وجود واقعی آن‌ها را نتیجه گرفت. به عبارت دیگر، با صرف تصور ماهیت یک شیء مفروض می‌توان وجود آن را نتیجه گرفت. اعتراض کانت به دکارت و مقدم بر وی اعتراض گاسندی، این است که چنین فرضی در تعارض مستقیم با قاعده [الف] است که دکارت نیز با چنین قاعده ای کاملاً موافق است. گاسندی (2002: 225, CSM) این نکته را به خوبی چنین توضیح می‌دهد:

'شما [دکارت] می‌گویید که در تمام موجودات وجود از ذات [ماهیت] جداست، اما در مورد خدا چنین نیست. اما، چگونه، می‌توانم پرسیم، می‌توانیم ذات افلاطون را از وجودش تفکیک کنیم، مگر این که صرفاً در ذهن خود چنین کنیم؟ فرض کن که افلاطون دیگر وجود ندارد: در این حالت ذات کجاست؟ مطمئناً در مورد خدا نیز تمایز بین ذات و وجود از همین قسم است: تمایز در ذهن ما اتفاق می‌افتد... از این حقیقت

مجموع تجربه گنجاینده شده است. در چنان ارتباطی با بافت مجموع تجربه، مفهوم شیء کمترین بسط و افزایشی پیدا نمی‌کند. 'محمول وجود دارد'، بنا بر این، صرفاً نشان می‌دهد که مفهوم مورد نظر در موضوع، واجد مصداق است. در حالی که مفاهیم ماهوی اگر به موضوع اضافه شوند، مفاهیم جدیدی خلق می‌کنند و لذا محمول تعیین کننده هستند.

اصل [۵]: یک محمول واقعی محمولی است که 'یک شیء را مشخص و معین می‌سازد' و 'وجود' آشکارا یک محمول واقعی نیست، (کانت A598/B626).

اگر بنا بر اصل [۴] 'وجود دارد' محمولی تعیین کننده نیست و اگر محمول واقعی محمولی است که تعیین کننده باشد، در آن صورت 'وجود دارد' محمول واقعی نیست. با این اصل کانت اما در پی آن نیست که نشان دهد 'وجود دارد' اصولاً محمول نیست. بلکه مقصود وی آن است که 'وجود' محمولی نیست که خواص ماهوی موجودات را حکایت کند. به عبارت دیگر، از آن جایی که تنها خواص ماهوی هستند که مشخصه و ممیزه اشیاء و موجودات از یک دیگرند (قاعده [د])، یک 'محمول واقعی' از دیدگاه کانت، صرفاً می‌تواند محمولی باشد که حکایت گر خواص ماهوی اشیاء باشد. توجه به دو مفهوم وجود و ماهیت نیز این نکته را بیش تر آشکار می‌سازد. همان گونه که پیش تر توضیح دادیم 'وجود'، مشترک معنوی است (قواعد [ج] و [ه]) و در همه موجودات به یکسان به کار می‌رود، و تنها مفاهیم ماهوی هستند که می‌توانند عامل تمییز موجودات باشند. بنا براین، تنها محمولاتی که حاکی از صفات ماهوی اشیاء هستند، می‌توانند محمول تعیین کننده و در نتیجه واقعی باشند.

۴. فهرستی مناسب و در عین حال ناقص، از این فلاسفه در این منبع آمده است: Everitt 1995:385-6.

5. The Fregean View on Existence

⁶ George R. Vick

7. Richard Campbell

⁸ Edgar Morscher

9. Nicholas Everitt

۱۰. جی. ویلیام فورجی (J. William Forgie 2007)

نیز ادعای مشابهی را مطرح کرده است.

۱۱. البته اوریت در عین حال راه حلی برای هر دو مشکل تناقض و بیهوده گویی ارائه می‌کند که به اعتقاد وی می‌تواند به مثابه بهترین تعبیر کانت بسیاری از مواردی را که کانت می‌گوید، روشن کند (Everitt, 1995: 395)؛ هر چند وی تأکید می‌کند که این تعبیر تمام توان استدلال کانت بر علیه برهان وجودشناختی را از بین می‌برد. (Everitt, 1995: 395)

۱۲. در مقاله ای که نگارنده در دست تهیه و انتشار دارد، به نقد و بررسی برخی از این تعابیر پرداخته و تلاش کرده است نشان دهد که غالب این تعابیر ناقص و نارسا و برخی از آن‌ها هم نادرست هستند.

13. Post-Fregean Logical Approach

14. Cartesian & Thomist Traditions

۱۵. به عنوان مثال نک به: (CSM (2 : 224-6).

16. Dale Jacquette

17. Munitz

18. Salmon

19. Gibson

20. Berti

21. Van Inwagen

22. Rescher

23. John Austin

24. Nolan

۲۵. البته قبل از ابن سینا، فارابی نیز به بحث درباره این موضوع پرداخته بود. به عنوان مثال نک به: فارابی (۲-۱): (۱۳۸۱).

۲۶. ظاهراً در بین فلاسفه معاصر غربی اتین گیلسون (Etienne Gilson, 1949) بیش از بقیه به این موضوع پرداخته است.

که شما فکر می‌کنید خدا وجود دارد نتیجه نمی‌شود که او وجود دارد.

در این مقاله قصد ما نقد و بررسی اعتبار اعتراض‌های کانت بر علیه برهان وجودشناختی نبوده است. فرض مقاله نیز این نیست که دیدگاه کانت در مورد برهان وجودشناختی به تمام و کمال مبتنی بر پیش فرض‌هایی است که به یکسان مورد قبول او و متقدمین بر اوست. بلکه هدف مقاله این است که نشان دهد در مورد مسئله وجود با محذوری ذوحدین مواجه هستیم: یا باید مشکلات دیدگاه کانت در مورد وجود، یعنی مشکل تناقض و مشکل بیهوده گویی را حل نشده رها کنیم. و یا دیدگاه وی را بر مبنای پیش‌زمینه‌های فلسفی آن، یعنی مبانی حکمت سینوی، تفسیر کنیم. در صورت انتخاب راه دوم دو مشکل پیش‌گفته حل می‌شوند و اجزاء معما گونه گفتار کانت در مورد وجود در جای طبیعی خود قرار می‌گیرند. به نظر می‌رسد انتخاب پسین، گزینش خردمندانه تری است؛ گزینشی که امید می‌رود این مقاله به تفصیل چگونگی انجام آن و نتایجش را نشان داده باشد.

پی‌نوشت‌ها

1. Jonathan Bennett .

۲. کانت هیچ برهانی بر این ادعا اقامه نمی‌کند که چرا همه گزاره‌های وجودی ترکیبی هستند. این ادعای وی بر علیه فلاسفه ای که برهان وجودشناختی را اقامه کرده اند، در واقع مصادره به مطلوب است؛ چرا که آن‌ها می‌توانند مدعی شوند که گزاره "خدا وجود دارد" که در آن، خدا به معنای واجب الوجودی که وجودش ضروری است فرض شده است، گزاره ای تحلیلی است. لیکن بر مبنای تفسیری که در این مقاله ارائه خواهد شد، نشان داده می‌شود چرا همه گزاره‌های وجودی ترکیبی هستند.

3. Jerome Shaffer

۳۶. ادعای متناقضی که هیوم در مورد گزاره‌های سالبه وجودی مطرح می‌کند - در جایی (15: [1740]1989) آن‌ها را گزاره‌هایی می‌داند که در آن‌ها ایده‌ئی با ایده‌ معدوم ترکیب شده است، و در جایی دیگر (همان، ص ۹۶، پانوشت) به صراحت چنین دیدگاهی را رد می‌کند - نشان می‌دهد که هیوم درک درستی از این موضوع نداشته است.

37. C. D. Broad

۳۸. البته این ادعا در صورتی درست است که فرض شود هیوم درباره وجود و ماهیت محقق صحبت می‌کند، و نه درباره مفاهیم وجود و ماهیت.

۳۹. هر چند کانت در تقسیم بندی مقولات خود، ذیل موجهات (B106)، نامی از "تحقق" نمی‌برد، و به جای آن از عبارت "وجود" استفاده می‌کند، اما باید توجه داشت وی "وجود" و "تحقق" را یک چیز در نظر می‌گیرد، و آن دو را به جای هم استعمال می‌کند.

40. Allen W. Wood

منابع

۱. ابن سینا، ابوعلی. (۱۳۶۰). *دانش نامه علانی: منطق و فلسفه اولی*، احمد خراسانی (تصحیح و تعلیق)، طهران: کتابخانه فارابی.
۲. ----- (۱۹۸۱). *الشفاء* (ده جلد)، الخدیری (ویراستار)، قاهره: دارالکتب العربیه.
۳. ----- (۱۴۰۳ ه. ق.). *الاشارات و التنبیها* (سه جلد)، تهران: دفتر نشر کتاب.
۴. شیرازی، صدرالدین محمد. (ملاصدرا) (۱۹۸۱). *الاسفار الاربعه* (نه جلد)، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵. فارابی، ابونصر. (۱۳۸۱). *فصوص الحکمه*، اسماعیل شنب غازانی (شرح)، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

6. Adams, Robert Merrihew (1974). "Theories of Actuality", *Noûs*; s, Vol. 8, No. 3 (Sep., 1974), pp. 211-231.

۲۷. نظریه به ظاهر چنین روشنی ابتدا توسط اسکولاستیک‌هایی چون دونس اسکوتس و بعدها توسط هیوم (66: [1740] 1989) به چالش کشیده شد. برای نقد ادعاهای هیوم، نک به شیفر (1962).

۲۸. به عنوان مثال نک به: Barry Miller (1986) و (2-William F. Vallicella (2002: 71

۲۹. برای آشنائی بیشتر با آراء گیلز رومی نک به: (98- Wippel (1982: 396

۳۰. به عنوان مثال نک به: Wippel (1982) و میلر (237: 1986).

۳۱. البته، بنا به نظر ملاصدرا ماهیت هیچ اصلاتی ندارد و صرفاً حد وجود است. اما حتی فلاسفه غیر معتقد به اصالت وجود نیز اعتقادی به تفکیک واقعی وجود و ماهیت نداشته اند.

۳۲. توضیح این نکته ضروری است که اتحاد وجود با ماهیت در خارج نه به معنای آن است که می‌توان از "وجود" به له مفهومی به نام "چیزی" صرف نظر کنیم - آن گونه که ویلیامز (1962:763) ادعا کرده است - و نه مستلزم آن است که ماهیت یک شیء بالضروره وجودش را اقتضاء کند، به طوری که همه موجودات تبدیل به موجودات ضروری الوجود شوند - آن گونه که والیسلا (2- 71: 2002) ادعا کرده است.

۳۳. برخی از فلاسفه هوادار رویکرد فرگه بر این باورند که وجود، ویژگی یک فرد نیز نمی‌تواند باشد. به عنوان مثال، راسل (1971: 252) نوشت: 'تعداد بسیاری از فلاسفه هستند که بر این مطلب تکیه می‌کنند که وجود...خصلتی است که می‌توانید آن را به اشیاء نسبت دهید و این که اشیائی که وجود دارند خصلتی به نام وجود دارند و اشیائی که وجود ندارند، چنین ویژگی را ندارند. این ادعا مزخرف است.'

۳۴. باید توجه داشت که هیوم در اینجا درباره ارتباط بین دو ایده، یعنی ایده وجود و ایده موجود، صحبت می‌کند و نه درباره رابطه وجود و موجود.

35. G. Nakhnikian & W. Salmon

- Some Philosophers*, Toronto: Pontifical Institute of Mediaeval Studies.
19. Hume, David .(1978 [1777]). *Enquiries Concerning the Human Understanding*, ed. L. A. Selby-Bigge, Clarendon Press: Oxford.
20. Hume, David .(1989 [1740]). *A Treatise of Human Nature*, ed. by L. A. Selby-Biggs, Oxford: Oxford University Press.
21. Jacques, Dale .(2002). *Ontology*, Chesham: Acumen Publishing Limited.
22. Kant, Immanuel .(2003/1929). *Critique of Pure Reason*, translated by N. Kemp Smith, UK: Palgrave Macmillan.
23. Malcolm, Norman .(1960). "Anselm's Ontological Argument", *Philosophical Review*, Vol. 69, no. 1, pp. 41-62.
24. Miller, Barry .(1986). "'Exists' and Existence", *Review of Metaphysics* 40 (December 1986): 237-270.
25. Morscher, E. .(1985/1986). "Was Existence Ever a Predicate?" *Grazer Philosophische Studien* 25/26: 269-284.
26. Munitz, Milton K .(1974). *Existence and Logic*, New York: New York University Press.
27. Nakhnikian, George and Wesley C. Salmon .(1957). "'Exists' as a Predicate", *The Philosophical Review*, Vol. 66, No. 4 (Oct. 1957) pp: 535-542.
28. Nolan, Lawrence .(2001). "Descartes' Ontological Argument", in: *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, at: <http://plato.stanford.edu/entries/descartes-ontological/>.
29. Plantinga, Alvin .(1965). *The Ontological Argument from St. Anselm to Contemporary Philosophers*, Garden City, NY: Doubleday.
30. Quine, W. V. O. .(1960). *Word and Object*, Cambridge, MA: MIT Press.
31. Quine, W. V. O. .(1969). "Existence and Quantification", in: *Ontological*
7. Anselm, St. .(1962). *Anselm's Basic Writings*, translated by S.W. Deane, 2nd Ed., La Salle, IL: Open Court Publishing Co.
8. Aquinas, St Thomas .(1968). *On Being and Essence*, Translated by Armand Maurer, Toronto: Pontifical Institute of Mediaeval Studies.
9. Austin, J. L. .(1970). "Agathon and Eudaimonia in the Ethics of Aristotle", in: *Philosophical Papers*, 2nd ed., J. O. Urmson and G. J. Warnock (ed.), Oxford: Oxford University Press.
10. Austin, J. L. .(1970). "The Meaning of a Word", in: *Philosophical Papers*, 2nd ed., J. O. Urmson and G. J. Warnock (ed.), Oxford: Oxford University Press.
11. Bennett, J. .(1974). *Kant's Dialectic*, Cambridge: Cambridge University Press.
12. Berti, Enrico .(2001). "IX*-Multiplicity and unity of being in Aristotle", *Proceedings of the Aristotelian Society*, Vol. 101, pp. 185-207.
13. Broad, C. D. .(1953). *Religion, Philosophy and Psychological Research*, London: Routledge.
14. Campbell, Richard .(1974). "Real Predicates and Exists", *Mind*, New Series, Vol. 83, No. 329, (Jan. 1974) pp. 95-99.
15. Descartes, Rene .(1984/1991). *The Philosophical Writings of Descartes*, Vols. 1-3, ed. and trans. by: John Cottingham, Robert Stoothoff, Dugald Murdoch, and (for Vol. 3) Anthony Kenny. Cambridge: Cambridge University Press (CSM 1-3 in the text).
16. Everitt, Nicholas .(1995). "Kant's Discussion of the Ontological Argument", *Kant-Studien*, 86 (4): 385-405.
17. Gibson, Quentin .(1998). *The Existence Principle*, London: Kluwer Academic Publishers.
18. Gilson, Etienne .(1949). *Being and*

Paradigm Theory of Existence, Onto-Theology Vindicated, Kluwer Academic Publishers: London.

40. Van Inwagen, P. (2001). "Meta-Ontology" in: *Ontology, Identity, and Modality: Essays in Metaphysics*, pp: 13-31. Cambridge: Cambridge University Press (Published first at: *Erkenntnis*, 48: 233-250).

41. Vick, G.R. (1970). "Existence was a Predicate for Kant", *Kant-Studien*, 1970, 61. S: 357-371.

42. White, M. (1956). *Toward a Reunion in Philosophy*, Cambridge Mass: Harvard University Press.

43. Williams, Donald C. (1962). 'Dispensing with Existence', *The Journal of Philosophy*, Vol. 59, No. 23, 1962, pp. 748-763.

44. Wippel, John (1982). "Essence and Existence", in: *The Cambridge History of Later Medieval Philosophy*, eds. Norman Kretzmann, Anthony Kenny, and Jan Pinborg. New York: Cambridge University Press, 385-410.

45. Wood, Allen W. (1978). *Kant's Rational Theology*, Ithaca and London: Cornell University Press.

46. Young, J. Michael (1976). "Kant on Existence", *Ratio*, D 76, 18: 91-106.

Relativity and Other Essays. New York: Columbia University Press.

32. Rescher, Nicholas (1978). "The Equivocality of Existence", *Studies in Ontology, American Philosophical Quarterly, Monograph Series*, ed by: Nicholas Rescher, No. 12, Oxford: Basil Blackwell.

33. Russell, B. (1971). "The Philosophy of Logical Atomism", in: *Logic and Knowledge*, ed. R. C. Marsh. New York: Capricorn Books.

34. Ryle, G. (1945) *Philosophical Arguments*, Oxford: Oxford University Press.

35. Ryle, G. (1949). *The Concept of Mind*, London: Hutchinson & Company.

36. Salmon, Nathan U. (1987). "Existence", *Philosophical Perspectives*, Vol. 1, Metaphysics, pp. 49-108.

37. Shaffer, Jerome (1962). 'Existence, Predication, and the Ontological Argument', *Mind*, New Series, Vol. 71, No. 283, (Jul. 1962) pp. 307-325.

38. Suárez, Francisco (1947). "On the Various Kinds of Distinctions", Trans. of *Disputatione Metaphysicae VII*, by Cyril O. Vollert. Milwaukee: Marquette University Press.

39. Vallicella, William F. (2002). *A*